بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 6/3/1387

من در مورد اینکه «الاصل فی القیود ان تکون احترازیّتاً» یک توضیح بیشتری بدهم ،در اینکه قید احترازی در مقابل قید توضیحی هست بحثی نیست ،حالا مراد از قید احترازی چیست ؟ واژه قید احترازی را دوجور می‌شود معنا کرد. هرجور معنا کردنش متناسب با یک از آن معانیی هست که ما در مورد «الاصل فی القیود ان تکون احترازیّتا» عرض کردیم.

 یکجور این هست که احترازی یعنی اینکه این قید دایرۀ مقید را مضیق می‌کند بر خلاف قید توضیحی که مقید نمی‌کند فرض کنید یک موقعی میگید معصوم واجب الاتّباع قیدش توضیحی است ما دوجور معصوم نداریم یکی واجب الاتباع یکی غیر واجب الاتباع ، یکجور است یعنی تمام افرادی که داخل در موصوف بودن الان هم داخل در موصوف متصف به این وصف هستند چیزی از دایره این واژه کم نشده یک موقعی هست میگیم انسان عالم انسان دوقسم است انسان عالم و انسان غیر عالم ، ببینید احترازیّت اصلا به حکم کاری ندارید به موضوع و خود مفهوم افرادی کار داریم که آیا با آمدن این قید این مفهوم در دایره متوسعه سعه اش تضییقی ایجاد میشود یا نمیشود، که طبیعتا اینکه قید احترازی باشد وابسته به این هست که این قید اخص از موصوف باشد یا نباشد اگر اخص از موصوف باشد طبیعتا موصوف را مضیّق میکند چون اخص است ، مقید میکند به دایره ای که این وصف در آن صادق باشد ، اگر مساوی باشد خوب تضییق ایجاد نمیکند، قید احترازی یعنی قید مضیّق موصوف قیدی که موصوف را بعضی از افرادش را از شمول این مفهوم تصوری بیرون میبرد ، این یک معنا، اگر این معنا بگیریم این متناسب با همان معنای اولی که عرض کردیم که جایی که امر مردد بین این هست که موصوف و وصف مساوی باشند یا وصف اخص از موصوف باشد اصل این هست که موصوف و وصف مساوی نباشند و وصف اخص باشد، این یک معنا، یک معنای دیگه برای احترازیّت میگیم احترازیّت به ملاحظه حکم ، یعنی قیدی که حکم را که شامل موصوف هست از بعضی افراد نفی میکند از اول ناظر به آن حیثیّت مفهومیش باشد ، قید احترازی یعنی قیدی که دایره شمول حکم در موصوف را مضیّق میکند نه خود موصوف را ، اگر ما از اول میگفتیم وجب اکرام العلما این وجوب روی چی رفته بود؟ روی اکرام علما رفته بود ،تمام علما واجب الاکرام بودند ، این قیود علما العدول قید عدول نمیخواهیم بگیم که آن موضوع را مضیّق میکند به آن کار نداریم ، حکمی که روی علمای عدول رفته آن حکم را احتراز میکند، این معنای دوم هم دوجور میشود تفسیرش کرد اینکه حکم با آمدن این مضیّق میشود مراد از حکم چیست؟مراد آن امر ثبوتیی هست که قضییه ما از او حکایت میکند یا مراد اثبات قضیه است ، یک موقعی ما میگیم وجب اکرام العلما ما اینجا اخبار داریم میدهیم از وجوب اکرام العلما با آمدن قید عدول یک موقعی میکیم اخبار ما مضیّق میشود اخبار ما در مورد علمای یر عدول نیست ، یک موقعی میگیم اخبار ما آن را نمیخواهیم بگیم تضییق درش ایجاد شده ، در آن مخبرٌ عنه ما آن وجوبی که محکیّ جمله هست مدلول جمله هست در او تضییق داریم ایجاد میکنیم او را دایره اش را محدود میکنیم و شمولش را نسبت به تمام علما میبریم و تنگش میکنیم ، اگر مراد از احترازیّت این معنا باشد که در واقع دایره اخبار ما تنگ میکنیم این با آن معنای اول تقریبا یکی هست،علتی که دایره اخبار تنگ شده است به دلیل اینکه حکمی که قبلا ما اخبار میدادیم علما را به نحو مطلق خبر داده بودیم حالا حالا که علما مضیّق شده طبیعتا نسبت به غیر علمای عدول اخبار ندادیم ،این امری است بدیهی است و روشن که نسبت به علمای غیر عدول هیچگونه اخبار ندادیم کاری هم نداریم که اخبار به عدم هم داده باشیم ،اخبار در ثبوت حکم ندادیم، خوب وقتی موضوع مضیّق میشد به یک قیدی اگر آن قید جنبه تضییقی داشته باشد نه جنبه توضیحی خواه نا خواه دایره اخبار ما مضیّق میشود،این معلول قهری خواست بودن وصف است اگر وصف خاصی است قهرا دایره اخبار ما در دایره محدودی میشود ، این با آن مطلبی که احترازی بودن نسبت به خود موصوف هست نه نسبت به حکمی که روی موصوف میرود، تقریبا با هم یکی هستند یعنی ملازم هستند نه اینکه مفهوما یکی هستند،ولی ما ممکن است احترازی بودن را که مگیم میگیم آن حکمی که این قضیه ما از آن اخبار میکند(مخبرعنه) احترازی بودن به لحاظ آن مخبرعنه هست ،میخواهیم بگیم آن وجوب روی کل علما نرفته است در واقع یک دلالت بر نفی در احتراز خوابیده است ، قید احترازی یعنی حکم ثبوتی ، حکم وجوب، بر روی همه علما احتراز میکند میگه همه علما وجوب اکرام ندارند ،این معنا از احترازی بودن باشد این معناش این هست که اصلا احترازی بودن ناظر بر مفهوم داشتن وصف است ، ناظر به این هست که وصف مفهوم دارد، البته این مفهوم دار بودن هم باز هم نمیتواند اثبات مفهوم اصطلاحی کنیم ، مفهوم اصطلاحی به نحو سالبه کلیه است برای احترازی بودن همین که مفهوم به نحو سالبه جزئیه اثبات بشود کافی است ، احترازی بودن وصف ملازم با ثبوت مفهوم به نحو سالبه کلیه ندارد همین که به نحو سالبه جزئیه ثابت باشد کافی هست، البته یک نکته ظریفی اینجا وجود دارد این را دقت کنید ، بنابراین که مراد از قید احترازی یعنی قیدی که از ثبوت آن حکم بر روی موصوف احتراز میکند، و دال بر عدم ثبوت حکم بر تمام افراد موصوف هست ، بنابر این معنا حالا میخواهیم عبارت الاصل فی القیود ان تکون احترازیّتا را معنا کنیم ، اینجا هم باز ناظر به مرحله تعیین مصداق هست که اصل این هست که قید قید توضیحی نباشد و احترازی باشد کأنِ یک قید مفروغٌ عنه وجود دارد که اگر قید قید خاص باشد مفهوم ازش استفاده میشود، میگه اصل در قیود این هست که قید توضیحی نباشد که مفهوم اصلا ندارد بلکه قید این است که وصف ما وصف خاص باشد که در نتیجه یک نحوه مفهومی درش استفاده بشود، این الاصل فی القیود ان تکون احترازیّتا به مرحله تعیین صغری ناظر است ،میگه اصل این هست که قیود احترازی بودن است در واقع نفی توضیحی بودن است و تعیین صغری میکند ، ولی این تعیین صغری یک موقعی تعیین صغری برای چیست؟ یک موقع صغری است که کبراش یک امر واضحی هست یک امر خیلی بدیهی است ،آن این است که قیدی که خاص باشد مقیّدش را تخصیص میزند و مضیّق میکند، اگر ما احترازی بودن را به لحاظ نفس موصوف بگیریم بدون لحاظ ثبوت حکم بر موصوف ، ولی اگر احترازی بودن را به لحاظ ثبوت حکم بر موضوع بگیریم این الاصل فی القیود ان تکون احترازیّتا یک پیش فرض دارد و آن این هست که وصفهای خاص مفهوم دارد ، کأنّ اینجوری میخواهد بگه ،میگه وصف اگر مساوی باشد مفهوم ندارد ، اگر خاص باشد مفهوم دارد به نحو سالبه کلیه و جزئیه اش را کاری نداریم ، مفهوم دارد، میگه اصل در قیود این هست که آن خاصه باشد ،وصف اخص باشد که قهرا با توجه به آن پیش فرضی که درمساله ثابت است مفهوم هم براش ثابت باشد ،علی ایّ تقدیر این اصل ناظر به صغرای قضیه است که کأنّ قید توضیحی خلاف قاعده هست و قید به هر حال باید قید اخص باشد که همین جا حاج آقا در آن بحثی که الاصل فی القیود ان تکون احترازیّتا در یکی از بحثاشون اشاره میکند که ما این اصل را قبول نداریم ، کسی این اصل را قبول داشته باشد یا نداشته باشد آن یک بحث است چون آن بحث صغروی است ،که اصل در قیود این است که احترای است این است که صغرویّا جایی که امر دائر بین اینکه قید قید توضیحی باشد یا قید احترازی باشد، دیگه ما حمل میکنیم بر قید احترازی،بحث بحث صغروی است ،ایشان حالا من در موردش صحبت میکنم ، حتی اگر کسی کلام حاج آقا هم قائل بشود ، بگه اصل در قیود این که احترازی هست ، ما قبول نداریم باز میتواند از کلام آقایون که اصل در قیود احترازی بودن است توهم استفاده مفهوم نکند ،چون آن به لحاظ آن پیش فرضش است، کأنّ این آقایون مفرغ عنه گرفتن که قیود اخص احترازی است احترازی به معنای ثبوت مفهوم،گفتن اصل در قیود احترازی است یعنی چی؟یعنی این هست که خاصی که اگر خاص بود آن مفهوم داشتنش ثابت است ،من به جای این جمله اینجوری تعبیر بکنم الاصل فی القوید ان تکون ذات مفهوم ،احترازیّت را اصلا شما به معنای ذات مفهوم بگیرید ،اصلا احترازیّت به این معنایی که هست مسابق با مفهوم دارد بودن است ،اصل در قیود این است که احترازی باشد ، اینها میگن این جمله پیداست که مفهوم دار بودن غالب وصفها کأنّ مفروغ عنه است میخواهن بگن جایی که شک کردیم از این موارد غالبی یا موارد غیر غالبیه بعد میگیم موارد غالبی مراد است ،اصل تقریب این هست که کأنّ میخواهن بگن اینکه فرمودن یک ارتکازی داشتن ما میخواهیم از این کشف کنیم که ارتکازا اینها مفهوم را درک میکردند این حالا درست است یا نه یک اشکالی است که در همهء تقریباتی که اینجا هست وجود دارد که حالا فرموده باشند که اکرم العلماء الطوال تخصیص می آورد خوب شاید اشتباه کرده باشند ابو عبیده در لی ّ الواجد یحل ّ عقوبته مفهوم فهمیده است خوب شاید اشتباه کرده است ، تمام اینها یک همچین اشکالی درش هست ولی تقریب آنها این است که میخواهند بگویند که اینها به ارتکاز خودشان این معنا را فهمیدن، ما از این کشف میکنیم که مطلب ارتکازی هست و اینها در واقع منبّه وجدان است و میخواهند با این کلمات وجدانها را بیدار کنند ،پس بنابر این ما در واقع این آقایونی که میخواهند از این جمله علما استفاده کنند میخواهند بگویند که یک پیش فرضی در الاصل فی القیود ان تکون احترازیّا در کلمات آقایون هست آن پیش فرضش این اس که معمول قیود احترازی است یعنی مفهوم دار است اگر بناباشد وصف لوخلیّ وتبعه در غالب موارد مفهوم دار نباشد این جمله ای که آقایون فرمودند جملهء نادرستی است و از این کشف میکنیم که وصف غالبا مفهوم دارد که همینی که ما میخواهیم بگیم قرینه عامه ای است بر مفهوم،یا اینکه غالبا مفهوم دارد یا باید به خاطر این باشد که وصف شد بر مفهوم یا قرینه عامه مفهوم باشد و از این مقدمه چینی ها استفاده میکنیم خوب بنابر این پاسخ این قضیه که الاصل فی القیود ان تکون احترازیّا اگر کسی بخواهد از این دلالت بر مفهوم استفاده کند پاسخ اینها این است که اولا احترازیّت معلوم نیست مراد از احترازیّت مفهوم دار بودن باشد ممکن است به همان معنای اولی باشد که ما عرض کردیم یعنی تضیّق دایرهء موصوف ،نکته دوم اینکه اگر هم گفتیم الاصل فی القود احترازیّتا ناظر به حکم هست ،معلوم نیست ناظر به آن حکم ثبوتی باشد ممکن احترازی بودن به لحاظ اخباری که ما میدهیم باشد ،اصل در قیود این هست که این قید ما دایره اخبار را تنگ کند، اشکال سوم : فرض کنید که ناظر به آن مقام ثبوت باشد بگیم اصل در قیود این هست که احتراز در آن حکمی که ثابت هست بر موصوف ایجاد کند ،احترازیّت لازم نیست به نحو سالبه کلیه باشد همین که سالبه جزئیه باشد احترازیّت انجام شده است ،احتراز یعنی اینکه حکم مطلق نباید ثابت باشد ،ما هم قائل میشویم،علی ای تقدیر غرض من این هست خیلی وقتها کلمهء احترازیّت را که به کار میبرند حدّ و حدودش این هست که احتراز از ثبوت حکم روی همه افراد است یا روی تک تک افراد است ،سلب العموم است یا عموم السلب است امثال اینها را خیلی وقتها دقتهایی در موردش نمیشود، (سالبه جزئیه انتفاء شخص الحکم نیست انتفاء سنخ الحکم هست از مطلق )اما این کلامی که آقای صدر اینجا در قاعده احترازیّـت فی القیود معنا کردن گفتن احترازیّت قیود یعنی انتفاء شخص الحکم ،به نظر میرسد این تفسیر هیچ وجهی نداشته باشد ،توضیح ذلک ببینید من حال جمله ای که محمول ما حکم نباشد به کار میبرم، فرض کنید اگر ما گفتیم انسانهای متقی رستگار هستند ،محمول ما رستگاری است موضوع ما یک موصوفی داریم بایک وصف ،انسانهای متّقی ،اگر ما گفتیم این متقی اساسا جنبه احترازی دارد ، و احترازی را هم اینطوری معنا کردیم آن حکم که روی این موضوع رفته میخواهد بپه آن حکم در تمام افراد این موصوف نیست حالا به نحو سالبه کلیه یا جزدیه آن را کار ندارم، آن محمولی که قضیه هست آن محمول در همه افراد موضوع نیست ،این رستگارنی که که محمول ما هست این شخص رستگاری است یا سنخ رستگاری ؟این را اول روشن کنیم،پاسخ قضیه این هست که آنچیزی که محمول قرار گرفته باشد اصل رستگاری است ، میگم انسانهای متقی رستگار هستند ، درست است ما در واقع اصل طبیعت را میخواهیم برای انسانهای رستگار ثابت کنیم درست است که این طبیعت در ضمن یک فرد خاصی قطعا تحقق پیدا میکند ، رستگاریی که برای انسانهای مومن است یک قید و قیوداتی دارد یک ویژگی هایی دارد ولی من ناظر به آن ویژگی ها نیستم ،آن ویژگی ها را من اخبار نمیخواهم بدهم ،من از اصل تحقق طبیعت دارم اخبار میدهم ،وقتی میگم زید ضارب این ضرب یک زمانی دارد یک مکانی و خصوصیاتی دارد ، این خصوصیّات فردیه همراه ضرب هست ولی من از آنها اخبار نمیدهم من از اصل تحقق طبیعت اخبار میدهم ،اینکه این طبیعت محقق است ، اگر گفتیم احتراز هست ، احتراز از اصل تحقق طبیعت باید باشد یعنی آنچیزی که محمول ما قرار گرفته است ،ما وقتی میگیم انسان متقی رستگار میشود اگر این متقی قید احترازی است یعنی آن ثبوت حکمی که روی موضوع رفته در همهء افراد نیست ،آن حکم ما اصل طبیعت را میخواست اثبات کند ، درست است اصل طبیعت اثباتش به اثبات یک فرد است ولی آن جمله به خصوصیّات فردیه ناظر نیست ،به اصل تحقق طبیعت ناظر است،خصوصیّات فردیه از دایره اخبار من خارج است ، پس اگر گفتیم احتراز است احتراز از تحقق طبیعت روی مطلق باید باشد که این انتفاء سنخ الحکم هست ، سنخ حکم یعنی عدم ثبوت طبیعت روی این فرد، محمول ما خود طبیعت است ما این را قبلا اشاره کردیم که محمول به هر حال مراد طبیعت است حالا به مقدمات حکمت بخواهیم این را ثابت بکنیم که ما میگفتیم مقدمات حکمت هم نمیخواهد حالا خیلی نمیخواهیم روی این بحث بکنیم ولی علی ایّ تقدیر آنچیزی که محمول ما هست هرچند ملازم با یک فرد خاصی از آن طبیعت هست ولی آن ملازمات را ازش اخبار نمیکند ،اگر ما میگیم زیدٌ ضارب اصل ثبوت ضاربیت روی زید را ثابت میکنیم ، وقتی میگیم لیس زید ضارب انتفاء طبیعت میشود ،چرا شخص الحکم منتفی نمیشود ،شخص را که اثبات نکرده بوده این به شخصیّته،آنی که میگفت این بود که این طبیعت اینجا تحقق دارد، اگر این تحقق نداشته باشد باید هیچ فردیش تحقق نداشته باشد ، درواقع این نکته ای که این وسط شاید خلط شده باشد آن این است که ثبوت طبیعت ملازم با یک فرد و یک شخص خاصی هم هست حالا آن ثبوت طبیعت که ملازم هست با ثبوت بعضی از اشخاص این لازمه اش این نیست که محمول ما آن اشخاص خاصه باشد، محمول ما اصل طبیعت است ،اگر گفتیم احتراز ، احتراز نسبت به آن محمولی که در جمله است و آن محمول سنخ الحکم هست،این است که اثبات سنخ الحکم هیچ مؤونه ای ندارد بسیار راحت است ، آنچیزی که مهم هست اثبات سنخ الحکم نیست بلکه اثبات آن نسبت توقفیه است، احتراز هست،آن معنایی که درش یک مفهوم نفیی خوابیده باشد، انحصار هست ،اگر معنای نفیی پاش باز شد طبیعت نفیش به نفی جمیع افراد است، دیگه بیشتر از این نیاز به مقدمه دیگری نداریم ،مهم این هست که در وصف ما معنای سلبی استفاده نمیکنیم، به نحو سالبه کلیه که استفاده نمیکنیم، اما به نحو سالبه جزئیه باید در موردش صحبت کنیم که استفاده میشود یا نمیشود،یک نکته ای من بگم ما دیروز در مورد خاصیّت اینکه قید قید توضیحی هست این میگفتیم که گاهی اوقات وصف ما مجمل هست که وجه اخص است یا وصف مساوی است آن قاعده ای که میگه قید قید احترازی باید باشد میگه این وصف وصف اخص است درمقامی که اجمال وصف باشد،همیشه لازم نیست این شکلی باشد گاهی اوقات موصوف اجمال دارد ،اگر کسی احترازیّت را بپذیرد میگه اگر موصوف شما مجمل باشد یک مثالی که در آن کلام حاج آقا وارد شده وآقای خویی این قاعده را پیاده کردن،آنجا اجمال موصوف است ،مثالش این هست میگه کنیزی خریده آیا این کنیز استبراء لازم هست یا لازم نیست،در جواب گفته إن کانت صغیرتاً لا یتخوّف علیه الحمل فلاعدة له علیها ایشان میگه ان کانت صغیرتاً لایتخوّف علیه الحمل ،آقای خویی میگه اینجا مراد از صغیرتا دو احتمال دارد ،صغیره ممکن است صغیر شرعی باشد صغیر شرعی یعنی نه سال کمتر دیگه همه صغیرهای شرعی لایتخوّف علیه الحمل کسی که صغیر شرعی است دیگه حامله نمیشود این است که ایشان میگه اینجا صغیره را صغیره عرفی میگیریم ،همان بچه که ما گاهی اوقات تعبیر میکنیم بچه ممکن است تا 16 17 ساله بچه باشد خوب این بالغ است ولی بالغ یک موقعی 9تا12 ساله است که حامله نمیشود، مخصوصا قبل از حیض دیدن،که در آن روایت اینچیزها درش مطرح است،بنابراین ما صغیرا را به معنای صغیر عرفی میگیریم تا آن وصفی که بعدش میاد احترازی باشد ،مثالی که ما دیروز میزدیم جایی بود که وصف اجمال داشت این مثال جایی است که موصوف اجمال دارد حالا ممکن است یک مثالی بزنیم که هر دو اجمال داشته باشد علی ای تقدیر این وصف احترازی که میگن مقام این هست که وصف و موصوف ،به وسیله این قاعده میگیم وصف اخص از موصوف است حالا تردید ما در این جهت اجمال موصوف است یا اجمال وصف است یا اجمال کلیهما است هر سه جورش تصویر دارد این محصل عرض ما بود، حالا این بحث را فردا تکمیل میکنم